سخنرانی مسجد سید عزیزالله تهران - جلسه 22

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ

روز جمعه و متعلق به حضرت بقيه الله ارواحنا فداه مي‌باشد و بعد از اداء فريضه در خانه خدا، توجه شما به اين بزرگوار به نسبت روزهاي گذشته بايد بهتر باشد ولي همان شرطي را كه ديروز عرض كردم امروز هم تذكر ميدهم، وقتي بنام حضرت بلند شديد عرض ادب و اخلاص كرديد، بي‌صدا بنشينيد و مومنين هم از خارج حملهور نشوند، زيرا جا براي افراد زيادتر باقي نيست مگر در شبستان‌ها.

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم و لعنه الله عليه اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

(و انه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم) [1]

هر چند روز جمعه است و متعلق به امام عصر ارواحنا فداه مي‌باشد ولي اگر خداي متعال عمري بدهد و موفقيتي باشد از پس فردا كه روز بيست و چهارم است تا آخر ماه، يكسره راجع به امام زمان7 ان‌شاءالله صحبت خواهيم كرد، با اجازه خود حضرت، امروز و فردا راجع به جدشان اميرالمومنين7 يك چند كلمه بايد بيشتر بگوئيم.

اصلا حضرت امير7 مظهرالعجايب است، يكي از القاب حضرت همين است.

ناد عليا مظهر العجائب

درويشها ميخوانند، ذكر «ناد علي7» هم عجيب ذكري است، صد و ده نوبت صبح‌ها مي‌خوانند، ولي يك فوت و فن‌هايى دارد كه آن‌ها را بلد نيستند، اگر زير عباي من آمدند، پيچ و خم‌هايش را براي آن‌ها ميگويم.

ناد علیا مظهر العجائب   تجده عونا لک فی النوائب

کل هم و غم سینجلي   بولایتك یا علي یا علي

صد و ده تا یا علي7 باید بگویند.

عرض کنم که یکي از القابش مظهرالعجائب است، راستي علی بن ابیطالب7 روحا و بدنا، مظهرالعجائب است. شما مثل علي7 پیدا نخواهید کرد معطل نشوید، مگر بچههایش. در سابقین و لاحقین یك خصوصیاتي که روح و بدن علیبنبیطالب7 دارد.

«صفي الدین حلي» چند تا شعر دارد راجع به حضرت میگوید. واقعا اشعارش درست و با معنا است، میگوید:

جُمعت في صفاتك الاضداد   فلهذا ضلت لك الانداد

زاهد حاکم حلیم شجاع   ناسك فاتك فقیر جواد

خَلِقٌ یشبع النسیم من اللطف   و بأس یذوب منه الجماد

شیم ما جُمعن عني بشر قط   و لا حاز مثلهن العباد

میگوید: علي7، تو مجمع الاضداد هستي، هم آب هستي و هم آتش هستي، معلوم نیست که این روح چه روحي است و این بدن چه بدن است؟ هر روحي با یك بدنی متناسب است، روح رستم و افراسیاب را در بدن ضعیف بنده قرار نمیدهند. این بدن طاقت شمشیر خوردن و تیر و نیزه خوردن و اسبسواري کردن و ده ساعت بالاي اسب نشستن، این بدن بنده این طاقتها را ندارد. مغز بنده هم، مغزي که غوغاي میدان را و قعقعه نیزهها و شیهه اسبها و داد و فریاد بگیر و بکش پهلوانها و یلانها را ندارد.

نمیدانید میدان هم چیز عجیبي است.

در آمد به میدان چو آغنده شیر   کمندي به دست و سمندي به زیر

در آمد به هر سو ده و دار و زین   درخشیدن تیغ و باران تیر

یلان را بسي سر جدا شد ز تن   پر از خاك چنگ و پر از خون دهن

که اگر این شعرها را بخوانم شما هم تغییر حالت پیدا میکنید، اصلا وصف میدان تغییر حالت میآورد تا چه برسد به دیدنش. یکي میگوید: آخ، یکي حمله میکند، یکي از بالاي اسب میافتد، یکي زیر دست و پاي اسبها لگدمال میشود، هیا هوي عجیبي است، مغز بنده اصلا استعداد دیدنش را

هم از سر قله کوه هم ندارد، رنگ بنده که میپرد. این يك مغز خرکي ميخواهد، مثل مغز نادر کلاتي خراسانی ما، مغز باید کم شیار باشد، شبیهتر به مغز حیوانات باشد. مغز هرچه پر شیار باشد و لطیف باشد از هیاهوها و قالقال‌ها و فریادها برکنار میشود. مغز آدم فرهنگي پرشيار است، گوشهاي ميخواهد آرام بيسر و صدا مطالعه کند، دقت در مطالب کند، خواه مطالب الهي و خواه طبيعي و خواه رياضي، مرد رياضي که ميخواهد در فرمولهاي دقيق رياضي دقت کند باید در محل بيسر و صدائي، آرامي، خوش منظرهاي، پارك شهري، آن‌هم يك گوشه پارك که اراذل و اوباش راه پيدا نکرده باشند. اما مغز آدم جنگي اين‌طور نيست، ميخواهد توي خاك و خون و بزن و ببند و اين‌ها باشد، اين مغز شبيهتر به مغز خر است، راستي ميگويم! اين سلحشورهاي جنگي خون‌خوار، مغزشان کم شيار است، شبيه مغز حيوانات است، قلبشان هم قوي، مثل سنگ ميماند، اعصابشان هم، ماهيچههايشان مثل فولاد، استخوانشان پر فسفر، بايد اين‌طور باشد و الا تحمل آن مشقتها را نميتواند بکند. اما مغز فرهنگي خير، ماماني بايد باشد، خيلي لطيف، ظريف، قلبش هم همين‌طور، قلب رقيقي، قلب ظريفي، قلب ملايمي، قلب صخره سنگ برای کردهاي بياباني است.

بدن آدم فرهنگي با بدن آدم جنگي، دو بدن متخالف است، دو مغز مختلف، او مغزش کم و پرشيار و لطيف، اين مغزش زياد و کم شيار مثل الاغ. او اعصابش لطيف، با يك سر و صدائي تشنج پيدا ميکند، اين اعصابش قوي، ميله هم فرو کني، هيچ کارش نميشود و هکذا و هکذا. او کنجي ميخواهد آرام،

کنجي و کتابي و رفيقي دو سه همدم　　　　باید که عدد بيشتر از چهار نباشد

ابن يمين ميگويد.

اين خير، اين ميدان ميخواهد و داد و فرياد يلان و بزن و بکش گردان، گرد و غبار ميدان، اين‌ها را طالب است. دو بدن است، دو روح، دو فکر، دو انديشه، دو مذاق و دو مزاج.

از عجائب عالم يکي عليبنابيطالب7 است: اين آدم معلوم نيست بدنش، بدن مرد جنگي است يا بدنش، بدن مرد فرهنگي است، معلوم نيست مغز و دماغ اين چطور آفريده شده است؟ قلب اين چطوري است؟ اين قلب آن‌قدر رقيق است، آن‌قدر لطيف که با ديدن يك بچه يتيم منقلب ميشود و به حال گريه ميافتد، آن‌قدر قلب رقيق است که با ديدن يك زن که مَشك آب به دوش گرفته و توي کوچه دارد ميرود و با خودش زمزمه دارد و بعد ميفهمد که اين زني است بی‌وارث که شوهرش کشته شده،

چهار تا بچه يتيم دارد، اگر بدانيد عليبنبيطالب7 چطور شد؟ مثل آدمي كه خودش را ببازد، اصلا از دست رفت، بيمعطلي رفت.

خليفه، پادشاه، فرمانفرماي مملكت عراق و حجاز در پايتخت خود، در كوچهها، در معرض عام، رفت مشك آب پيرزن را گرفت و به دوش كشيد، پادشاه بيايد سقايي بكند؟ فرمانده كل قوا، بلكه سرفرمانده كل قواي عراق و حجاز هستند، يك مرتبه مثل سقاها مشك آب را به دوش گرفته است و دنبال سر پيرزني دارد ميرود و بعد چقدر با آن زن تواضع ميكند، چقدر نرمي و ملايمت به خرج ميدهد، چقدر كوچكي به خرج ميدهد. بعد هم ميرود در خانهاش براي او آرد و خرما و جوز ميآورد، با بچههاي او شوخي و بازی میكند، بلند ميشود و ميرود خاكستر تنور زن را بلند ميكند و بيرون ميريزد، تنورش را آتش ميكند، اين كارها! اين چه قلب رقيقي است!

ما آخوندها كه قلبمان ارق از شما بازاريها است، اين رقت را نداريم، آن وقت عليبنابيطالب7! همين او، اين دستها را بالا ميزند، شمشير را ميگيرد، گردن عمر بن عبدود را ميبرد. آن را من گفتم و شما شنيديد. سر بريدن كار آساني نيست آن هم سر چنان خرسي! سر عمر بن عبدود، يك غولی بود! اين آستين را قشنگ بالا ميزند و ميبرد، اين چه قلب قوي ميخواهد!

يا همينطوريكه سر به ؟؟؟ 16 زين ميگذارد، تركمن وار میرود توي جگر اردو، خود آن حمله يك قوت قلب عجيبی میخواهد، جرات و جسارت عظيمي ميخواهد، يك قابلمه پلو كه نيست، سر سفره كه نيست كه انسان حمله كند، اين تير است، شمشير است، نيزه است، سنگ است، اصلا درياي مرگ است. سرش را روي قوس زين ميگذارد ؟؟؟ و آن هم چيز عجيبي بوده است، او هم از اين يابوهاي ؟؟؟ نبود،

مكر مفر مقبل مدبر ؟؟؟ 17

صحبت يورش نبود، صحبت پرش نبود، صحبت جهش از اين حيوان بود، چه طاقتي هم اين دُل دُل داشت، قاطر بود، از مصر هم برايش سوغات آورده بودند، اما از هزار اسب سمند هم قويتر بود، چقدر تير و نيزه به همان دُل دُل ميخورد، او هم طاقت ميآورد، ميزد به جگر دشمن.

به بچهاش محمد حنفيه دستور ميدهد.

اميرالمومنين7 ؟؟؟ بچههايش را كه ناز نازي و ماماني بار نميآورد، بچههايش را اطو كشيده! پوتين ماماني پايش بكن، دستكش ماماني دستش كند، چهارراه لالهزار و استانبول قدم بزند، به عليبنابيطالب7 ؟؟؟ اگر بچههايش را اينطور تربيت كند. بچههايش را به ميدان جنگ ميبرد، در

محراب عبادت از يك طرف می‌برد و به ميدان جنگ از يک‌طرف ميبرد، مثل اين‌كه شما پسر خود را در شب عروسي تماشا ميكند و باباجان برو، دست عروس را بگيرد، و شما تماشا ميكنيد و كيف ميكنيد، عليبنابيطالب7 به بچههايش ميگفت: برويد توي ميدان! تماشا می‌کرد.

ما شيعهها، معطلتان نكنم، بنده ترس ندارم، ما شيعهها خيلي تنبل هستيم، شيعه عليبنابيطالب7 نيستيم، در عمل شيعه عمر هستيم، نوعا سالوس هستيم، نوعا متظاهر هستيم، نوعا رياكار هستيم، آن ريش حنائي‌هاي ته عرقچينهاي ما، صدي ده آن‌ها خوب و واقعا هم گوهر هستند، صدي نود آن‌ها تظاهر است، ما آخوندها هم همين‌طور هستيم، شيعه عمر هستيم، صراحت عليبنابيطالب7 را نداريم، ما شيعه عمر هستيم، شجاعت عليبنابيطالب7 را نداريم.

علي ابن بي طالب7 بچههايش را ميآورد به ميدان ميانداخت كانّ حجله عروسي است، دستور ميداد به محمد حنفيه ؟؟؟ 19:30 «عض علي ناجذك، أَعر الله جمجمتك، تدفي الارض قدمك ارم ببصرك اقصي القوم، و غض بصرك و اعلم ان النصر من عند الله سبحانه».

ميگويد: بابا، اين سرت را بده به خدا، توي ميدان سر را از خودت نگير، آدمي كه از سر گذشته باشد ديگر معلوم است چه كار ميكند! مثل ميخ پايت را به زمين بكوب، در نروي، فرار نكني، عقب‌نشيني نكني. دندان‌هايت را روي هم فشار بده كه هم جمجمه را سخت ميكند و هم حالت غضب را در انسان تحريك ميكند. چشمت را به عقب لشكر بيانداز، يعني طمع كن كه تمام لشكر را بخوري، پيش پايت را نگاه نكن، آن عقب را نگاه كن چشم‌هايت را بيانداز به عقب و بگو: ميخواهم به آنجا برسم. بدان كه ياري و نصرت هم به يد خدا است، نصرت و پيروزي به دست خدا است، خدا بخواهد پيروزي بدهد به يك نفري تو در مقابل هزار نفر هم ميدهد.

اين‌ها دستوراتي است كه عليبنابيطالب7 به بچهاش ميدهد، آن وقت بچههايش را بر ميدارد و ميبرد، محمد حنفيه را سه مرتبه در جنگ جمل گفت: برو، رفت و برگشت، يك پارچه خون شده بود، تير، نيزه، شمشير خورده بود به بدنش، از اين‌جايش خون ميآمد، اين‌جايش سوراخ شده بود، هنگامهاي بود، يك درخت خون شده است، آب به او ميداد. يك استراحتي ميكرد و ميگفت: بابا بزن به اين‌طرف لشكر! كانّ قابلمه پلو است! ميرفت و بر ميگشت، بدن پر از خون شده است، تشنگي هم ميخواهد او را هلاك كند، آب به او ميداد، باقي آب‌ها را روي زرهاش ميريخت، تا بدنش خنك بشود، هنوز استراحت نكرده بود، ميگفت: محمد بزن به جگر لشكر! بچههاي ديگرش را عقب سرش ميانداخت.

من ناچارم بايد يك مقداري بگويم، شيعه علي7 بايد تابع علي7 باشد، همه دين و مذهب تسبيح و لا اله الا الله و سبحان الله و بحمد الله و الخير، التماس دعا نيست. درست است، نماز جماعت هست، دعاي زادالمعاد و مفاتيح است، قران است، التماس دعا داريم، هست، درست است، اما اين‌ها يك بدنه اسلام است. يك بدنه اسلام هم شمشير است.

هر كه شمشير او برنده‌تر است مرغ اقبال او پرندهتر است

در كف مردان دين شمشير ميبايد گرفت حق خود را از دهان شير ميبايد گرفت

فهميديد؟ همهاش التماس دعا داريم، نيست، اين يك بدنهاش است، آن‌هم يك بدنهاش است.

بچههايش را عقب سرش ميانداخت، امام حسن7 و امام حسين7 كه نور چشمش بودند، از جانش بيشتر آن‌ها را دوست ميداشت، چون آن‌ها بچههاي فاطمه زهراء3 بودند. حضرت فاطمه زهراء3 يك حشمت و احتشام عجيبي دارد، هم در دستگاه خدا، خدا خيلي ملاحظه ميكند، هم در نظر پيامبر9 و اميرالمومنين7.

اي جوان‌ها، هرجا گير كرديد، ای جوان‌ها، بچه‌ها، بزرگ‌ها، عالم، جاهل، همه،

يك سري از اسرار فاش ميكنم،

هرجا گير كرديد، هر امامي كه ديديد معطلتان ميكند و زود جوابتان را نميدهد، حضرت زهراء3 را جلو بياندازيد و او را قسم به حضرت زهراء7 بدهيد زود جواب شما را همان امام ميدهد، خدا هم همين‌طور است، اين‌ها را من امتحان كردهام. اين‌ها بچههاي حضرت زهرا3 بودند، در نظر اميرالمومنين7 خيلي محترم بودند. همان جنگ جمل وقتي محمد حنفيه مرتبه سوم برگشت، بنا كرد گريه كردن! اميرالمومنين7 فرمودند: بابا براي چرا گريه ميكني؟ مرد جنگي كه گريه نبايد بكند، تير و شمشير و نيزه كه گريه ندارد. گفت: گريهام براي آن است كه سه مرتبه من را به كام مرگ ميفرستي، برادرانم، امام حسن7 و امام حسين7 اين‌جا هستند، و به اين‌ها هيچ نميگويي! فرمودند: بابا اين‌ها بچههاي پيامبر هستند، اين‌ها بچههاي فاطمه زهرا3 هستند، تو بچه خودم هستي، من ميخواهم بچه خودم را قربان آن‌ها بكنم.

خيلي امام حسن7 و امام حسين7 را دوست ميداشت، مع ذلك كله اين‌ها را عقب سر ميانداخت. و همان اولي كه ميخواست به اين‌ها جنگ را بياموزد، جنگ‌آموزي كه اصلا ميان ما معنا ندارد، اين‌ها را عقب شرش ميانداخت خودش جلو، مثل شير كالاسد ؟؟؟ 25:20 بچههايش هم عقب سرش،

يك گرگي، دليري، شجاعي را در نظر ميگرفت يك شمشيري ميزد و رد ميشد و ميگفت: بچهها تكه تكهاش كنيد، كه بچهها زدن و كشتن و جنگ را تمرين كنند.

به هر حالت، توي ميدان جنگ، عينا مثل شير كه در حال غضب غل غله در گلويش مياندازد، حضرت امير هم غل غله در گلويش ميانداخت، صداي شير ميكرد، خود آن غل غله رعبآور بود. دستها را بالا زده است، دامنها را به كمر زده است و شمشير را كشيده، آن شمشير، شمشير علي7 هم، علي7 شمشيرها بود، ششصد نفر را در يك شب از بين برد، ششصد تا گنجشك را شما ميتوانيد سر ببريد؟ شيعه علي7! ششصد تا مرغ را ميتوانيد سر ببريد؟ ششصد نفر را در ليله الهرير عليبنابيطالب7 از دم شمشيرش گذراند. ؟؟؟ 27 وقتي به كمر ميزد، به عرض دو نيم ميكرد، وقتي به سر ميزد دو نيم ميكرد به طول، «كانت ضرباته بكر»، ضربات علي7 بكر بود هيچ وقت يكي را با دو ضربت نكشت، با يك ضربت، خلاص ميكرد.

اين چه قلبي است!

شب ميديدند ميگويد: الله اكبر، به هر الله اكبر يكي را از بين برد، شمشير ميزد با يك الله اكبر، يك نفر را ميكشت. الله اكبر هاي او را شمردند متجاوز از ششصد تا بود صبح هم شمردند همينطور بود، شب، در ميدان، توي لشكر، اينها هم از گچ كه نبودند، آنها هم آدميزاد بودند، آنها هم شمشير داشتند، آنها هم تيز و نيزه داشتند و ميزدند، تير به بدن علي7 ميزدند، بدنش سوراخ سوراخ ميشد، اين چه عصبي است، اين چه ماهيچهاي است، اين چه استخواني است، اين چه قلب و مغزي است!

در عين همينها، اقتضا ميكرد سخنراني كند، يك مرتبه ميديدند از اسب ميپرد و از آنجا ميآيد پائين، بالاي يك تيكه سنگ ميايستد، شمشيرش را مثل عصا ميكند. چون در خطابه شرط كردهاند خطيب بايستد، ايستادن براي خطيب بهتر است، اين منبر را معاويه درست كرد، اولين كسيكه رفت و بر منبر نشست معاويه بود! «قام خطيبا»، خطيب ايستاده باشد مثل اين است كه پشت تريبون ميايستند سخنرانی و كنفرانس ميدهند، و عصا داشته باشد و تكيه بدهد، اينها در خطابه موثر است، بي اثر هم نيست.

يك مرتبه ديدند از اسب پريد پائين و رفت بالاي يك سنگ «قام خطيبا» ايستاد، شمشيرش را عصا كرد و شروع به سخن گفتن كرد. مثل يك وزير فرهنگي كه از يك ماه پيش اعلام كرده باشد كه بنده ميخواهم در فلان موضوع صحبت كنم، يك ماه پيش هم اعلام كرده است، ميرود، يك ماه كتاب نگاه

میکند، مطالب را اندوخته میکند، فهرست میدهد، ده نوبت میخواند، بعد هم در یك محیط آرام بي سر و صدا، آقا بیاید از روي نت بخواند و در هر جملهاي هم دو تا لیوان آب بخورد، اقلا سه چهار گالن آب را مصرف کند، هفت، هشت، ده نوبت هم به اینها نگاه کند. در عین حال دو تا سه تا اشتباه بکند. این کانّ همه آن کارها را کرده، روی سنگ گوشه میدان، سالن فرهنگ است، یك مرتبه «قام خطیبا»، سخناني میگوید: که دانشمندان بزرگ دنیا را حیران کرده است فصاحتش، بلاغتش، پر معنا بودنش، عمیق بودنش، دقیق بودنش. در باب جهاد، در ابواب دیگر، در ابواب معارف یك مرتبه صحبت میکند، در جنگ! این کیست؟ این وزیر فرهنگ اسلام است؟ یا وزیر جنگ؟

همانجا خطبه تمام شد یا علي از تو مدد، شمشیر را گرفت و بزن و بزن!

همین آدم، شب گوشه مسجد و یا گوشه خانه و یا گوشه نخلستان، آنچنان زاري میکند، از هر رهباني رهبانتر، از هر دل سوختهاي، دلسوختهتر.

«الهي افکر في عفوك فتهون علي خطیئتي ثم اذکر العظیم من عفوك فتاذن علي بلیتي آه آه ان انا قرئت في الصحف سیئه انا ناسیها و انت محصیها فتقول خذوه فیا له من مأخوذ لا تنجیه عشیرته و لا تنفعه قبیلته» [2]

جگر آدم از این مناجاتها کباب میشود،

خدا اگر من یك سیئه کرده باشم و تو نوشتهاي و من فراموش کردهام، روز قیامت بخوانند و بگویند: علي7 را بگیرید، علي7 را بگیرند واي بر علي7 که نه قوم و قبیله به دردش میخورد و نه دوست و رفیق به حالش میرسد، هاي گریه و هاي گریه تا غش میکند، غش میکند.

ملا و گریه کردن! یك قدري سنگین است این را از من بشنوید، چون بنده هم ملا هستم، بنده طلبگي را هم طي کردهام، اصلا عالم و گریه کردن، فرهنگي و گریه کردن، یكقدري فاصله دارد، گریه نوعا مال عوام است.

آنوقت رئیسالعارفین، رئیس العلماء، سر چشمه علم عالم مثل یك زن جوان مرده، مثل یك مرد داغ دیده در گوشه نخلستان آنقدر اشك میریزد که غش میکند، این کیست؟ این هماني است که روز شمشیر دستش بوده است و پدر عمر و عنتر و مرحب را به دستشان داده است، این هماني است که عتبه و شیبه و ولید و این سگهاي کله گنده قریش را که با او مخالف بودند در جنگ بدر به کشتن داده است، این همان است.

خطبه شقشقیه مال کیست؟ خطب توحیدیه مال کیست؟

خدا شاهد است، شما نوعا اهل علم نيستيد اهل علم ميدانند چه ميگويم. خطبههاي توحيدي اميرالمومنين7 در دنيا نظير ندارد، بعد از قرآن نظير دارد، مگر يكي دو تا خطبههاي پيامبر. ملاصدراي شيرازي صدرالمتاهلين اين بزرگترين فيلسوف بشري است در قرون اخيره، چهار قرن است كه فلسفه بشري بر محور افكار ملاصدرا ميچرخد، ديگران كه حالا آمده اند همه شاگردان هستند، و مقلد او هستند، چيز تازهاي ندارند، خلاصه، اين مرد ابو الفلسفه است در اين چهار قرن، اين آقا در تفسيري كه نوشته و در شرح اصول كافي كه نوشته، گاهي بعضي از خطبههاي اميرالمومنين7 را دو خط، سه خط نقل ميكند، در كتاب اسفارش هم همينطور است، يك صفحه، يك ورق، شرح براي دو تا خط از خطبه عليبنابيطالب7 مينويسد و بعد هم ميگويد: يکی از هزار را ما درك نكردهايم. در مقابل فرمايشات اميرالمومنين7 آنچنان خاضع است، آنچنان سر به خاك ميگذارد كه حد ندارد، كه؟ ملاصدرا، نه كربلائي قنبر علي بقال، ملاصدرا! استوانه حكمت بشري شرق است، چهارصد سال است او معلم فلسفه است در حقيقت، او در مقابل يك خط خطبه توحيدي عليبنابيطالب7 سر فرود ميآورد چه جور سر فرود آوردني، اين فرهنگ علي7! گاهي هم كه من خلقم تنگ ميشود همينجا است،

اگر شما از ابوبكر و عمر، بنده با علي7 پسر عمو نيستم، با ابو بكر و عمر پدر كشته نيستم، اين را بدانيد، يك هزار و چهار صد سال بين من و آنها فاصله است، اين كه تابع علي7 هستم اينكه عمر و ابو بكر را ميخواهم با دندانم تكه تكه كنم، دندان علمي، براي همين مطلب است.

آقا تمام كتب سنيها را بگرديد، كاري به كتابهاي شيعه ندارم، تمام كتب سنيها را برويد ورق بزنيد، اگر از ابوبكرشان، از عمرشان، آن بچه حاجي خوشگذران عثمان را كه ولش كنيد، او حاجي زاده خوش گذران بود، او دنبال عيش و كيف و با قوم و خويشهايش بند و بساطي داشت، عمده شيخين بودند. اگر از ابوبكر و عمر و عثمان، ذو النورين! معاويه را هم بكشيم، اين چهار تا، شما اگر در تمام كتب اهل سنت و جماعت ده سطر در معارف توحيدي الهي از اين بزرگواران آورديد كه اينها در توحيد خدا و معارف جلال و جمال و قضا و قدر و بداء و مشيت و توحيد و در اين ابواب معارف توحيدي، اگر ده سطر از اينها نمونه آورديد كه يك چيزي باشد، چاقو ميآوريم زبان بنده را ببريد كه ديگر فضولي نكنم. ده سطر؟ ده سطر، مثل خطب عليبنابيطالب7 كه در توحيد گفته است، «اول الدين معرفته و كمال معرفته التصديق به و كمال التصديق به» [3]

ده خط گفته باشند. حضرت ابوبكر، حضرت عمر، حضرت عثمان، رضي الله عنا جميعا! خدا از ما راضي باشد، اين‌ها معارف نداشتند اين‌ها توحيد چه ميفهمند؟ اصلا اين‌ها نميفهمند معارف با عين است يا با الف، ولي عليبنابيطالب7 در عبارات ساده كوتاهش بزرگـترين فيلسوف دنيا سر خضوع و خشوع به خاك ميگذارد. اين فرهنگ او، جنگ او هم همين‌طور، در جنگ، شما تمام كتاب‌هاي سني‌ها را برويد مراجعه كنيد، اگر در يك كتاب يافتيد كه بدن مبارك حضرت ابوبكر الصديق! پدر زن حضرت پيامبر رضي الله عنا جميعا! چهار تا شمشير خورده باشد، يا بدن مبارك حضرت عمر بن الخطاب حضرت فاروق! رضي الله عنا جميعا، ده تا شمشير در يك جنگ خورده باشد پانسمان كرده باشند، اگر پيدا كرديد. بدن هر دو بزرگوار مثل نقره خام، شمشير كه سهل است، قداره هم نخوردهاند، قداره هم كه نخورده‌اند خنجر هم نخورده‌اند، خنجر هم كه نخورده‌اند چاقو نخورده‌اند، چاقو كه نخورده‌اند قلم تراش هم نخورده‌اند، قلم تراش كه نخورده‌اند سوزن هم نخورده‌اند، چون همه وقت اين بزرگواران پشت جبهه را نگه ميداشتند، توي آشپزخانه بودند.

يك جا بيائيد كه عمر آمده باشد به ميان و گفته باشد: الا رجل؟ يك‌جا در تاريخ شيعه و سني بياوريد كه يكي گفته باشد: الا رجل، الا رجل، ابوبكر آمده باشد.

ابنابيالحديد معتزلي يكي از علماي بزرگ و ادباي خيلی بزرگ سني‌ها است، مرد اديب اريبی است، مرد دانشمندي است، دلش ميخواهد كتاب بنويسد، از ابوبكر و عمر چيزي نبود كه ايشان شرح بنويسد، آخر ابوبكر اگر يك رساله موش و گربه‌اي هم ميداشت، عمر اگر يك جزوه نان و حلواي شيخ بهايی هم ميداشت، ابنابي الحديد شرح آن را ميكرد، از آن بزرگوارها اثري باقي نمانده است.

ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الي الاثار

از آن بزرگوارها اثر علمي باقي نمانده است كه ابن ابي الحديد شرح دهد، ولي از علي7 ما، نهج البلاغه‌اش هست، برداشته و شرح نهج البلاغه عليبنابيطالب7 را كرده است. پنج تا قصيده هم در مدح علي7 دارد، سني معتزلي است، پنج تا قصيده در مدح علي7 دارد، يك قصيده در مدح عمر و عثمان و ابوبكر ندارد.

در اين قصائد خمس علويات، در يكي قصه جنگ احد را متعرض ميشود و فداكاري‌هاي عليبنابيطالب7 و فرار كردن شهيمانه و شجاعانه و مردانه شيخين، شيهمانه عقب نشيني كرده‌اند!

شجاعانه فرار كردند! زدند به كوه! هر دو تا، به كوه احد، در رفتند، اين را شيعه و سني نوشته است.

آن وقت اين ابي ابي الحديد در قصائد خمس علويات كه قصه جنگ احد را ميگويد، ؟؟؟ 44:35 اين دو تا را من مرد بگويم، اسم اشاره مذكر بياورم؟ ؟؟؟ يا اين‌ها خانمهاي خوش اندام بودند. اگر مرد بودند چرا فرار كردند؟

يك وقت هم ديدند علي7 نعره ميكشد. آي كجا ميرويد؟ ديدند با شمشير برهنه به سمت اين‌ها مي‌آيد، اگر برسد حساب اين‌ها را ميرسد، برگشتند و گفتند: يا ابا الحسن7 به حق پيامبر صبر كن، فرار مي‌كنيم تا تنفس كنيم، دوباره برمي‌گرديم.

اين‌ها را افتراء نميبندم، به آيه آيه قرآن كه اگر نظر هوي و هوس و نظر نفسي و هنظر شيطاني داشته باشم، هيچ نيتي و هدفي جز حق گويي و راه حق نمايي ندارم، و جوان‌ها را بيدار كردن ندارم. يك وقت زيادي جمعيت سني‌ها شما را مرعوب نكند، شما تابع حق و منطق باشيد، نه تابع جمعيت و اكثريت، اكثريت‌ها نوعا به خطا ميروند.

ميخواهم بگويم من كه خاك پاي قنبر علي7 را توتياي چشمم ميكنم و به جناب شيخين ابدا اعتنا ندارم و براي آن‌ها قيمت يك پشه‌اي و پشيزي هم قائل نيستم، روي غيض و غضب و بغض و حقد و حسد نيست، روي منطق است. ابوبكر و عمر چه دارند تا من او را جانشين پيامبر بگذارم و از او پيروي كنم؟ چي؟ لشكركشي و آدمكشي و شهرگيري اين‌ها كه كار هر قلدر بي‌پدر و مادري است كه يك خورده جري باشد اين كارها را ميكند و تازه كاش ای كشتارها و اين فتوحات نميبود، فتوحات اوليه اسلام به ضرر تمام شد، فتح مدائن قلوب بايد ميكردند، نه فتح مدائن اجساد.

بگذرم.

علي7 مظهر العجائب است:

زاهد حاكم حليم شجاع   ناسك فاتك فقير جواد

شاهي كه امير لو كُشف بود

«لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا»،

غيب براي او شهود بود، اهل دل فهميدند چه گفتم. هفت پرده غيب، هفت طور قلب براي او كف دست بود.

شاهي كه امير لو كَشف بود　　　　　　كشاف طلسم من عَرَف بود

او چون خور و ماسوي سياهي　　　　　　او چون دُر و ما سوي خَزف بود

خور يعنی خورشيد. خزف يعنی چوپان.

اين‌جا حاج ميرزا حبيب خراساني كم لطفي كرده است، ما سوي پيش او هيچ بودند.

او چون خور و ماسوي سياهي　　　　　　او چون دُر و ما سوي خَزف بود

در بحر وجود و كان امكان　　　　　　پوشيده چو لولو صدف بود

بحر وجود، دريای هستی. «كان» به معنی معدن است.

دنيا يك صدفي است علي7 لولو آن است، حجاب دنيا حقيقت علي7 را پوشانده است.

در بحر وجود و كان امكان　　　　　　پوشيده چو لولو صدف بود

بشكست چو اين صدف در اين بحر　　　　　　ديدم دُر وادي نجف بود

خدا همه شما را به نجف او مشرف كند.

زاهد حاكم حليم شجاع　　　　　　ناسك ماتك فقير جواد

دست تهي، دست بخشش كننده،

صبح، چندين هزار درهم عوائد را،

علي7 اين را بدانيد لات و لوت آسمان جُل نبود، دارا بود، حسابي هم دارا بود.

چند كلمه از اين‌ها بگويم، به خدا اگر بخواهم شرح حال علي7 را بگويم، يك ماه رمضان طول ميكشد و هر روزش هم حرف دادم،

علي7 چيز عجيبي است، هر گوشه‌اي از گوشههاي وجودش كه دست ميزند درياي متلاطمي را ميبيند كه غوغا ميشود. عليبنابيطالب7 اولا مفت‌خور نبود، زحمت‌كش بود، باغ بيل ميزد، قنات جاري ميكرد، گاهي آبياری باغ‌ها ميكرد، پول در ميآورد.

يك روز ديدند عليبنابيطالب7 طبقي بردوش خود گذاشته و طبق بزرگي بود. ميبرد، يا علي7 اين‌ها چيست؟ فرمودند: صد هزار درخت خرما است، صدهزار دانه خرما بود، صد هزار دانه خرما براي دوش عليبنابيطالب7 چيزي نيست مثل يك ران جوجه است كه شما سر سفره نوش جان كنيد، اين دانههاي خرما را كاشت، يك دانه‌اش هم خطا نكرد، غلط مي‌كند زمين، كشت عليبنابيطالب7 را

خراب كند، پدر آن زمين را به دستش ميدهد، يك دانه از دانههاي خرماي علي7 خطا نكردند، همه دانهها، خرما شدند، و همه خرما ميدادند. اين خودش يك ثروت هنگفتي است، يكي يك تومان هم آن موقع قيمت كني، صد هزار تومان آن تاريخ است، صد ميليون حالا است،

اين خرما را خيال مي كنيد چه ميكرد؟ پول‌هايش را كه ميآوردند تمام آن‌ها را در راه خدا ميداد، تمام آن‌ها را. قنات جاري ميكرد، كلنگ بر ميداشت به زمين ميزد، چشمه آب ظاهر ميكرد چشمه ينبوع را علي7 ظاهر كرده است. چاهها بين كوفه و مكه حفر كرد، آب‌ياري كرد، كه حجاج و مسافرين بين كوفه و مكه تشنه نمانند، تمام اين‌ها دست رنج عليبنابيطالب7 بود، علي7 مرد كار بود، بيكار نمينشست.

«ملعون من القي كله علي الناس» [4] ، لعنت و نفرين خدا بر كسی‌كه گربه سر سفرههاي مردم باشد.

عبادت ده جزء است، نه جزئش در كسب است، مخصوص زراعت. زارعين گنجهاي ذخيره شده خدا هستند، كنوزالله، زراعت اكسيراكبر است در روايات، در يك حديث دارد، «من وجد ماء و ترابا ثم افتقر، فقد ابعده الله» [5] هركس تكه زميني داشته باشد آب هم داشته باشد، مع ذالك فقير بماند خدا او را زحمت خود دور گرداند، اين روايت است.

زراعت، تجارت، صناعت، اين‌ها در اسلام ممدوح است، انبياء همه اهل كسب بودند، آدم7، باباي ما زارع بود، نوح7 نجار بود، ادريس7 خياط بود، ابراهيم7 دامدار بود، چهارصد رمه گوسفند داشت، هر رمه، پانصد تا باشد، دويست هزار گوسفند ميشود، حضرت داود7 زره‌ساز بود، صنعت زره‌سازي داشت، پيغمبر ما مقداري تجارت و مقداري هم راعي بود و رعايت گوسفندهاي خودش و عمويش را ميكرد. چوپان مردم نبود اشتباه نكنيد، امام باقر7 و امام صادق7 باغداري ميكردند، بيل ميزدند و زمين را شيار ميزدند، بيل ميزدند و كود ميدادند، درخت‌ها برش ميكردند، چه كيف و لذتي هم دارد.

بعد از واقعه مسجد گوهرشاد مشهد من هفت سال رفتم به زراعت، هم باغداري بلدم، هم صيفي‌كاري و سبزه كاري، همه اين‌ها را بلد هستم، هم دامداري، همه را بلد هستم، خيلي كيف و لذت دارد.

عبادت ده جزء است نه جزئش در كسب و كار است، علي ابن طالب7 فاقد اين عبادت نبود، اين عبادت را ميكرد. آن‌وقت تمام پول‌هايش را در راه خدا ميداد، صبح ديدند كه چندين هزار، بلكه

چندين ده هزار درهم عوايد ملك علي7 را آورده‌اند و ريخته‌اند پيش او، يك تپه اين‌طوري شد، همه را داد. اين يكي، آن يكي.

عصري ديدند در بازار شمشيرش را ميفروشد، ميگويد: كيست كه اين شمشير را از من بخرد؟ من با اين شمشير خيلي هم و غم از صورت پيامبر دور كرده‌ام، زيرا هيچ چيز براي شب نداشت.

زاهد حاكم حليم شجاع ناسك ماتك فقير جواد

قربانت بروم يا علي7!

آن‌قدر مهربان بود، آن‌قدر بي‌تعين بود علي7، علي7 هيچ وقت تعين به خودش نگرفته بود، بالا بالا بنشيند، جلو جلو راه برود سواره، پياده در ركابش پشت سرش. ابدا، هيچ. نه در دوران قبل از خلافتش، نه در دوران خلافتش، سواره اگر بود، نميگذاشت در ركابش پياده راه بروند، ميگفت: برويد، اين هم براي من كبريائيت و تكبر ميآورد و هم ذلت شما است.

هيچ وقت اميرالمومنين7 اين تعيينات را به خود نگرفت، هيچ وقت نايستاده بود تا با او سلام كنند بگويد: عليكم السلام و رحمه الله و بركاته، او ابتدا به سلام ميكرد، به جز به زن‌هاي جوان، به سايرين تا آن‌جا كه ممكن بود عليبنابيطالب7 ابتداء به سلام ميكرد، چرا به زن‌های جوان ابتداء به سلام نميكرد؟ چون سلام مستحب است و جوابش واجب است و بايد جواب را اسماع كنند، به گوش سلام كننده برسانند، حضرت فرمود: ميترسم سلام كنم، اين زن صدايش را بلند ميكند، صدايش گيرا باشد دل من را تكان بدهد!

جوان‌ها فهميديد؟ عمدا اين حديث را گفتم،

مگر دل علي7 هم تكان ميخورد؟ بله، علي7 هم بشر است، اگر خدا او را حفظ نكند و مراقب خودش نباشد، دلش تكان ميخورد.

فرمود: بُثنيه به باغ آمد، من مشغول بيل زدن بودم. بثنيه وجيه‌ترين دختر عرب بود.

عرب‌ها اگر خوشگل بيرون انداختن، حلال خوشگل است، ربطي به تركستاني‌هاي ماورالنهر ندارد، اين‌ها سفيدپوست هستند، آن‌ها با نمك هستند، اگر في الجمله سفيدي داشته باشند، سفيدي نمك‌دار، اول صورت هستند.

الله اكبر كل الحسن في العرب كم تحب تركي من عجب

حالا ديگر وصف جمال عرب نكنم كه دل شما شيفته نشود.

بثينه اول زن خوشگل عرب بود، در يكي از باغها كه اميرالمومنين7 مشغول بيل زدن بود، آمد با چهره گشاده، كشف حجاب كرده، مكشوف الحجاب در برابر امام آمد، حضرت ميفرمودند: همچنان كه چشمم افتاد، دلم به پرواز آمد، يك وقت ديدم اين دنيا است به صورت بثينه ممثل شده است، براي دل بردن من، گفتم: برو گم شو، من تو را سه طلاق كردهام، طلاق بائن دادهام، رجوع نميتوانم بكنم. معني خوبي اين نيست كه آدم نفهمد صورت و صدای خوب را. اينجا يك نكته است براي شما بگويم.

صداي خوب، صورت خوب، كشنده است، آن كسي كه نفهمد حيوان است،

اشتر به شعر عرب در شادي است و طرب

شتر هم از صداي خوب و آهنگ موسيقي به تكان ميآيد، انسان به طريق اولي.

سيماي خوب، صداي خوب، صدا كشنده دل است.

حضرت امير7 به زن جوان سلام نميكرد زيرا او بايد جواب بدهد و صداي او به گوش حضرت ميرسد، فرمود: مبادا كه صداي جذابي داشته باشد، به هيچ كدام آنها سلام نميكرد، ولي به ديگران ابتداي به سلام ميكرد.

هيچ وقت عليبنابيطالب7 تعينات ظاهريه رياستي را به خود راه نداد. پادشاه عراق و حجاز است، بر ميخيزد در بازار، در اين دكان، اين بقال، در دكان آن عطار، در دكان آن خراز، در دكان آن خباز، رسيدگي ميكند، كاري كه عرض شود، بايد بازرسهاي شهرداري بكنند و نميكنند، آنكارها را ميكرد. ميآمد با عصايش زير خرماها ميزد، ببيند بالاي خرماها خرماهاي خوب است، زيرش هم خرماي خوب است يا تقلب كرده است؟ خرماهاي خوب را بالا ريخته؟ خرابهايش هم آنطرف است، مردم نگاه ميكنند ميبينند خرماي خوبي است، كيلوئي چند؟ كيلوئي 2 قران، دو كيلو بده، ميزنند از زير خرما پوسيدهها زير را ميدهند، اينكارها را مسلمين ميكنند. توتهاي خوب را دانه دانه بالا ميآوردند، زيرش توتهاي كثيف و همچنين و همچنين! آن وقت ميزد آنها را زيرو رو ميكرد ميگفت: اين تقلب است، غش است، تدليس است، يا الله خرماها بايد مثل هم، ظاهرش و باطنش، رويش و زيرش، و شروع به نصيحت كردن ميكرد. به تجار نصيحت ميكرد ؟؟؟ 1:05:40 اي تاجرها قلمهايتان را اسراف نكنيد، خطها را نزديك به هم بنويسيد، قلم و كاغذ اسراف نكنيد، همه چيز را مراقب و مواظب بود.

معلوم نيست علي7 چه كسی بود؟ پادشاه بود، نخست وزير بود، وزير جنگ بود، رئيس شهرباني بود؟ شهردار بود؟ ملا بود؟ پيشنماز بود؟ مرجع فتوي، آيت الله العظمي بود، رئيس قشون بود، اصلا همه چيز بود، علي7 همه چيز بود و در عين حال عادل، يك سرسوزن تعدي، نه خودش نه اطرافيانش نداشتند و اين عدالتش او را به كشتن داد.

زراره بن زمره ليثي به معاويه گفت: در عين اين‌كه علي7 با ما رفيق‌وار صحبت ميكرد يك مهابتي داشت كه ما نميتوانستيم در حضورش جرات و جسارت كنيم، هيچ ضعيفي و ناتواني از ياري علي7 محروم و مايوس نبود. علي7 اطاق انتظار نداشت، علي7 پيش‌خدمت خصوصي كه مردم را دم در نگه بدارد نداشت. علي7 در خانه‌اش به روي همه باز بود. هر ضعيفي هر عاجزي هر و امانده‌اي، هر از كار افتاده‌اي، هر فقيري به علي7 دسترسي داشت، ميرفت درد دلش را به علي7 مي‌گفت و علي7 هم رسيدگي ميكرد، هيچ ضعيف و عاجزي از علي7 محروم و مايوس نبود، هيچ قوي‌اي هم جرات بر علي7 نداشت، پدر اين قوي‌ها را درآورده بود، مثل موش از او ميترسيدند، اين چنين آدمي زاهد، عابد، ملا، جنگي، مهربان، شجاع، اين مجموعه منحصر به عليبنابيطالب7 است.

شيم ما جمعن في بشر و لا حاز مثلهن العباد

اولئك آبائي فجئني بمثلهم اذا جمعتنا يا جرير المجامع

پيشواي ما، آقاي ما، مولاي ما اين است، اي سني‌ها شما هم ارباب خود را بياوريد، شما هم پيشواي خود را، ارباب خود را بياوريد، بياوريد توي ميدان، ببينيم چي دارد؟ كدام زهد؟ كدام شجاعت؟ كدام علم؟ كدام جود و بخشش؟

علي7 مُرد، از او باقي نماند جز سيصد درهم كه اين‌ها را هم از زيادي حقوق خودش و عطاياى خود نگه‌داشته بود، يك كلفتي براي رسيدگي به كارهاي خانه، آن‌هم كه نشد، شهيد شد.

اما حضرت خليفه اولي، خليفه تانيث مجازي دارد، حضرت خليفه اولي، رضي الله عنا، اين بزرگوار وقتي مردند، چهل هزار و خورده‌اي درهم، هر درهم يك مثقال نقره است، از بيت المال بر ذمه اين بزرگوار بود و حضرت خليفه دوم هشتاد هزار.

علي7 يك شاهي بر ذمه‌اش نبود؟

اين علي7 ما،

حالا،

با وجدان، با انصاف، با مروت، اين جانشين پيامبر بشود درست است و پيروي از اين بكنند يا آن‌ها؟ كدام يك؟ اين دفتر عملي قرآن است يا آن‌ها؟ اين معلم عملي است كه پهلوي معلم نظري قرآن است كه پيامبر و خدا گذارده‌اند براي تكميل و تربيت ما، يا آن‌ها؟ قضاوت با مردمان با وجدان و مردان با انصاف.

خدايا به روح مرتضي علي7 پيوند ما را با ولاي علي7 محكم فرما.

خدايا لحظه مرگ ما را با ايمان به ولايت علي7 و يازده فرزندش بميران.

خدايا آن‌هايي كه از اين راه بركنار هستند به حق اميرالمومنين7 هر كدامشان كه قابل هستند به ولاي علي7 آن‌ها را هدايت بفرما،

اگر لايق و قابل نيستند مرگشان بده.

نقطه ام الكتاب فاتحه فيض و جود نكته حسن الماب، خاتمه هر وجود

معني فصل الخطاب مقصد غيب و شهود اول قوس نزول آخر قوس صعود

سِر همه انبياء ظهور پروردگار

«قل كنت مع الانبياء سِر» [6] ، معيت قيوميه است علماء!

سِر همه انبياء ظهور پروردگار

بابا حسن7 جان، من ميميرم، بابا، تو جانشين من هستي، بابا حسين7، تا برادرت زنده است، او آقا و مولا است، تو بايد اطاعت او كني، او كه از دنيا برود، تو آقا و مولا هستی، تو واجب الاطاعه و الامتثال هستي، بابا جان، من كه از دنيا رفتم من را غسل دهيد، حنوط كنيد به مثلثي كه يك ثلث آن را بر پيامبر مصرف كرديد و يك ثلثش را بر مادرتان فاطمه3.

بچه‌ها به ياد پيامبر و مادرشان فاطمه زهراء3 ميافتند خيلي منقلب ميشوند.

بابا جان، بر جنازه‌ام نماز بخوانيد،

ای وای

بدنم را كفن كنيد، ميان تابوت بنهيد، جلو تابوت را نگيريد خودش بلند ميشود، فرشتهها آن را بلند ميكنند، شما دنباله تابوت را بگيريد، هرجا جلو تابوت ميرود شما دنبال آن برويد تا «غری»، جائي

که الان مدفن اميرالمومنين7 است، آنجا سنگي نمايان ميشود، بسيار سفيد و روشن و متلالا، جلو جنازه فرود ميآيد، جنازه را بگذاريد، سنگ را بلند كنيد قبري ساختهاند، لحدي پرداختهاند، آنجا ميبينيد بدن من را در آنجا دفن كنيد، بابا، يك صورت قبر به خانه «جعده بن هبيره» درست كنيد. يك صورت قبر در مسجد كوفه بسازيد، يك صورت قبر هم در ميان ؟؟؟ 1:17:00 بسازيد، فردا جنازهاي را بالاي شتري بنهيد و به مدينه روانه كنيد

امر مشتبه شود،

ندانند بدن من به مدينه رفته است يا در كوفه مانده است، ندانند بدن من كجا دفن شده است؟

همه گوش داديد، حالا ديگر وقت ناله شده است، حالا ديگر وقتي است كه شيعه بسوزد و اشك بريزد، حالا وقتي است كه از درد دل علي7 خبردار شويد از مظلوميت او خبردار شويد.

چرا؟ چرا بابا،

براي چه قبر پنهان باشد، آخر بچهها دلشان ميخواهد سر قبر پدرشان بروند، ديگر قبرهم پنهان باشد، براي چه؟

روايت دارد فرمودند: اگر بدانند قبر من كجا است، ميآيند بدنم را از قبر بيرون ميكشند،

بلند در اين كلمه بناليد، نمیخواستم بگويم، به جان علی7 به زبانم آمد،

بدنم را آتش ميزنند،

قربان مظلوميت يا علي7!

وصايايش تمام شد، بابا، من را دفن كرديد، اسيرتان را بياوريد، اگر اسير را عفو كرديد تو ولي دم هستي به اختيار و اراده تو است، خواستي ابن ملجم را ببخشي و عفو كني، عفو كن، اگر نخواستي عفو كنی، بابا، يك ضربت بيش به او نزنيد، به يك ضربت او را از بين ببريد، اگر ضربت اثر كرد، فبها و الا برادرت حسين7 هم ولي دم است، شمشير را به او بده، او با يك ضربت كارش را بسازد، زيرا اين لامذهب دو ضربت به من زد، شمشير اولش آمد كارگر نشد، شمشير دوم فرق من را شكاف.

يك كلمه اينجا بگويم هركس چشمهايش خشك است اشك آلود بشود،

چهار نفر به علي7 حمله كردند، علي7 سر به سجده بود، چهار نفر لا مذهب، عبدالرحمن بن ملجم، اشعث بن قيس و دو نفر ديگر، چهار نفري با شمشير زدند، ابن ملجم دو شمشير زد، شمشير اول

كارگر نشد، شمشير دوم به آن‌جائي خورد كه شمشير عمرو بن عبدود خورده بود، نشست به فرق علي7، نتوانست بلند شود.

فرمود: دو ضربت به من زدند، شمشير را به برادرت حسين7 بده، با يك ضربت كار او را خلاص كند، بابا، بعد هم بدنش را بسوزانيد، مبادا بدنش را مثله كنيد، قطعه قطعه كنيد، زيرا جدتان پيامبر نهي كرده است مثله شدن را و لو به يك حيواني باشد.

ديگر دعا بگويم.

علي7 وصايايش تمام شد،

يك وقت هم ديدند پاها را رو به قبله دراز كرده است، ديدند لب‌هاي نازنين او حركت ميكند، گوش دادند، صدا مي‌زند،

اشهد ان لا اله الا الله

قربانت بروم يا علي7،

سفارش كردي ابن ملجم را مثله نكنند، بدنش را قطعه قطعه نكنند،

يا اميرالمومنين7، امام باقر7 ميگويد: جدم حسين7 را

يا اباعبدالله7

بني اميه، مثله كردند، بدنش را قطعه قطعه كردند،

بحق مولانا اميرالمومنين7 و بابنائه المعصومين:

از كنار قبر مطهر علي7 دست‌ها را به جانب آسمان با حال گريه و دل‌هاي سوزان

ده مرتبه

يا الله

بحق محمد و آلش: به ولاي اميرالمومنين7 و سر سينه آن حضرت، همين ساعت امر ظهور امام زمان7 را اصلاح فرما.

صاحب ما را به ما به زودي برسان.

دل ما را از ولاي اهل البيت:، خاصه از وجود مسعود امام عصر7 مملو و سرشار بفرما.

پيوند ولايت ما را با اين شجره ملكوتي امام زمان7 محكم‌تر فرما.

قلب مطهر آن حضرت را از ما راضی بدار.

ما را در ظل ولای ولایش از خطئات و خطرات حفظ بفرما.

مشکلات ما را آسان گردان.

گرفتاری‌های ما را برطرف فرما.

گرفتاران ما را آزاد فرما.

بیماران ما را شفای خیر بده.

بیماری نادانی را از ما دور گردان.

گناهان ما را ببخش.

توفیق تقوی تا پایان عمر طولانی به همه ما عطا بفرما.

ذوی الحقوق ما آنان که از دنیا رفته‌اند بیامرز.

آنان که زنده هستند، طول عمر، توفیق کامل، تایید شامل عطا بفرما.

برادران مسلمان ما، برادران شیعه ما، که به چنگال یهود و نصاری گرفتار شده‌اند، خاصه برادران لبنانی ما، خدایا به حق امیرالمومنین7 به زودی این‌ها را از چنگال دشمنان خلاص فرما.

آب رحمت خود را بر آتش فساد آن‌جا بیافشان.

آن‌هایی که کمک مالی و مادی به برادران دینی و مذهبی خود می‌کنند،

اسلام همه مسلمان‌ها را برادر هم کرده است و همه حق برادری به گردن همدیگر دارید، از وجدان انصاف دور است، ما راحت باشیم و خواهر و برادرهای شیعه مذهب ما در لبنان این‌طور در خاک و خون باشند، دیروز عرض کردم یک نامه‌ای آقای شیخ جواد مغنیه که از فضلا و علما و بزرگان شیعه در آن حدود است، خدمت حضرت آیت الله العظمی آقای شریعتمداری نوشته است، ترجمه و نامه را برای من ارسال کرده‌اند، خواندن و کباب شدم، همه علمای شما از بابت وجوهات خیریه اجازه می‌دهند، سهم و فطریه و سایر حقوق مالی که بز ذمه شما است، اجازه می‌دهند که به این برادران دینی خود بدهید،

خدا هرکس که به این‌ها کمک می‌کند، او را در دنیا ذلیل نفرما.

عز دنیا و سعادت آخرت به او عطا بفرما.

شر یهود و نصاری را از سر مسلمین دور بگردان.

به حق امیرالمومنین7 شر کفار و ضر اشرار را به خوشدان برگردان.

آقایان محترمین و برادران عزیز من غیر از آن‌چه گفته‌ام اگر حاجت شرعی دارند، چه دنیوی و چه اخروی، حوائج شرعی همه را برآور.

بالنبی و آله.